

بررسی فصل مقوم انسانیت در آموزه‌های قرآن کریم

محمدعلی دولت *

دانشجوی دکتری کلام امامیه دانشگاه قرآن و حدیث، قم

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۷/۳۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۴/۰۹)

چکیده

بر اساس آیات و روایات، اولاً انسان با دیگر موجودات در سه موضوع ادراک، کشف جهان، جاذبه‌هایی که بر او احاطه دارد و کیفیت قرار گرفتن تحت تأثیر جاذبه‌ها تفاوت‌های ماهوی دارد. ثانیاً انسان موجودی است که با حفظ ظاهر انسانی، هم می‌تواند به رفیع‌ترین قلّه‌های وجودی صعود نماید و هم می‌تواند از محدوده انسانیت خارج شود و به پست‌ترین مراتب وجودی تنزل کند. ثالثاً عوامل خروج انسان از انسانیت، هم به زمینه‌های ادراکی و شناختی او مرتبط است و هم رابطه‌ای تنگاتنگ با ملکات نفسانی او دارد. عقل عنوان جامعی است که شامل تمام چیزهایی می‌شود، انسان را از سایر موجودات متمایز می‌سازد.

واژگان کلیدی: انسان، فصل مقوم انسانیت، عقل، خروج از انسانیت، جهل.

* E-mail: Dolat1364@yahoo.com

مقدمه

یکی از مهم‌ترین مسائل در انسان‌شناسی، تعریف انسان (بِمَا هُوَ إِنْسَان) است. از آن روی تعریف انسان حائز اهمیت است که برای آن لازم است حقیقت انسان و فصل مقوم انسانیت شناخته شود که بدون آن، شخص از محدوده انسانیت خارج می‌شود. مکاتب بشری متعددی ظهور کرده‌اند که با تعریف خاص خود از انسان، او را به طور مطلق از هر گونه قید و بندی رها می‌دانند. لذا شناخت حدودی که از دیدگاه قرآن و عترت انسان را از سایر موجودات، اعم از جماد، نبات و حیوان تمییز دهد، امری ضروری است. آنچه اعجاز قرآن را در انسان‌شناسی اثبات می‌کند، بیان واقعیت‌ها و حقایق انسانی بدون کمترین موضع‌گیری‌ها و محدودیت‌ها و آرمان‌گرایی‌های بیهوده است. تردیدی نیست که در قرآن آیه‌ای برای تعریف رسمی انسان وجود ندارد؛ یعنی چنین نیست که یک یا چند آیه در قرآن بگوید «انسان این است و جز این نیست»، بلکه در آیات مختلفی عوامل خروج انسان از محدوده انسانیت و عوامل رسیدن او به کمال انسانی تبیین گردیده است و در سایه فهم این آیات، می‌توان به تعریف صحیح انسان دست یافت.

در علم منطق، انسان را «حیوان ناطق» معرفی نموده‌اند (ر.ک؛ سبزواری، ۱۳۷۹، ج ۱: ۱۳۱) و همان گونه که بیان گردید، این تعریف از دیدگاه منطقی کامل است؛ زیرا برای معرفی یک شیء باید جنس و فصل را بیان کرد و در این تعریف، حیوان، جنس و نطق، ممیز انسان از حیوان است. شهید مطهری تعریف فلاسفه از انسان (یعنی حیوان ناطق) را نیز چنین مورد ارزیابی قرار داده‌اند: «اگر پرسیده شود که: «نطق چه اهمیتی برای انسان دارد که فصل مقوم انسان باشد؟»، می‌گوییم سخن گفتن برای انسان عملی مثل خندیدن است. اما معنای نطق سخن گفتن نیست، بلکه ادراک کلیات است؛ یعنی حیوان درک می‌کند، ولی به صورت جزئی. در ذهن حیوان فقط فرد وجود دارد و نمی‌تواند معنای کلی و قانون بسازد. اما انسان معانی و مفاهیم کلی را ادراک می‌کند. اینکه ادراک کلیات با لفظ «نطق» تعبیر شده، به دلیل ارتباطی است که میان ادراک کلی و سخن گفتن وجود دارد؛ یعنی اگر آدمی «مدرک کلی» نبود، سخنگو هم نبود. سخن گفتن فقط حالت ظاهری طوطی‌وار نبوده و صرفاً از باب تفاوت ابزار جسمانی انسان با حیوان نیست، بلکه به ابعاد روحی او مربوط بوده است و ریشه آن، استعداد فطری او در ادراک کلیات است» (مطهری، ۱۳۸۶، ج ۲۷:

۳۱-۳۳). آیت‌الله سبحانی ضمن بیان تعریف فوق از انسان می‌گوید: «ممکن است منظور از نطق، نطق زبانی باشد که از سنخ کیف جسمانی است. محتمل است منظور از آن قوه مفکره باشد که از قبیل کیف نفسانی است و شاید منظور از نطق، نفس ناطقه باشد» (سبحانی، ۱۴۲۹ق: ۲۴۹).

روش قرآن کریم برای تعریف انسان همانند روش فلاسفه نیست که نوع سافل را به عنوان فصل مشترک بپذیرد. ویژگی خاصی که قرآن برای انسان ذکر کرده، این است که نفس انسان قابلیت دارد در مسیر صعود و نزول حرکت نماید؛ می‌تواند در سیر صعودی به اعلیٰ علیین ارتقا یابد و در سیر نزول به پست‌ترین جایگاه برسد. قرآن می‌فرماید: گاه فردی که دارای فیزیک مشابه سایر انسان‌هاست، همسان حیوان، بلکه پست‌تر از حیوان است: ﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْإِنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾. به یقین، گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم. آنها دلها [= عقل‌ها]یی دارند که با آن (اندیشه نمی‌کنند، و) نمی‌فهمند و چشمانی که با آن نمی‌بینند؛ و گوش‌هایی که با آن نمی‌شنوند. آنها همچون چهارپایانند، بلکه گمراهتر! اینان همان غافلانند (چرا که با داشتن هر گونه امکانات هدایت، باز هم گمراهند!) ﴿(الأعراف/۱۷۹). همچنین در موضع دیگری می‌فرماید: ﴿أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْإِنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾ آیا گمان می‌بری بیشتر آنان می‌شنوند یا می‌فهمند؟! آنان فقط همچون چهارپایانند، بلکه گمراهترند! ﴿(فرقان/۴۴). بنابراین، ممکن است کسی دارای فیزیک انسانی باشد، اما در عین حال، از دیدگاه قرآن، همچون چارپایان باشد. لذا نمی‌توان صرفاً به دلیل داشتن فیزیک انسانی، کسی را «انسان» دانست. امام علی^(ع) نیز در باره عالمان بی‌تقوا می‌فرماید: «تنها صورت آنان ظاهر انسانی دارد، ولی قلب حیوانی دارند» (نهج‌البلاغه / خ ۸۷). در تعبیر دیگری نیز فرموده است ممکن است قلب آدمی از سنگ سخت‌تر و پست‌تر شود. خداوند متعال پس از آنکه ماجرای گاو بنی‌اسرائیل را بیان نمود، می‌فرماید: ﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً...: سپس دل‌های شما بعد از این واقعه سخت شد، همانند سنگ یا سخت‌تر! ﴿(البقره/۷۴). بنابراین، یک سوی بسامد شخصیتی انسان، سقوط به مراتب پست‌تر از حیوان و جماد است. از سوی دیگر، نفس انسان می‌تواند در مسیر صعود به جایی برسد که برتر از

فرشتگان باشد. خداوند در آیه ۷۵ سوره ص، در ماجرای تمرّد ابلیس از دستور سجده به آدم، خطاب به او می‌فرماید: ﴿قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ﴾ گفت: «ای ابلیس! چه چیز مانع تو شد که بر مخلوقی که با قدرت خود او را آفریدم سجده کنی؟! آیا تکبر کردی یا از برترینها بودی؟! (برتر از اینکه فرمان سجود به تو داده شود!)» (ص/۷۵). در بعضی از روایات تصریح شده: «منظور از عالین، انسان‌های کامل است» (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۶: ۳۴۷-۳۴۶).

آن عاملی که در پست‌ترین مراتب و والاترین درجات انسانیت، موجب تمایز انسان از جماد، نبات و حیوان می‌شود، چیست؟ عامل اساسی تمایز انسان از دیگر موجودات، ملاک «انسانیت» و فصل مقوم انسان است. در این مقاله منظور از انسان، انسان تام است، نه انسان کامل. از دیدگاه واژه‌شناسان، هر چند هر دو واژه «تام» و «کامل» متضادّ واژه «ناقص» هستند، اما تفاوت‌هایی نیز دارند. تمامیت شیء به معنای کامل شدن اجزای آن است، به نحوی که به بیرون از خود نیازمند نباشد (ر.ک؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۱۶۸). ولی «کمال» به معنای فعلیت یافتن استعدادها و تحقق‌غایت‌آفرینش آن است (ر.ک؛ همان: ۷۲۶). به بیان دیگر، لازمه تمامیت انسان، برخوردار بودن از تمام ابزارهای است که برای رسیدن به غایت‌آفرینش بدان نیاز دارد و انسان تام کسی است که شرایط لازم برای حرکت در مسیر کمال را دارا بوده است و مشمول خطاب‌های الهی باشد. در تمامیت انسان، داشتن جسم سالم شرط نیست، بلکه مهم‌ترین شرط برای تمامیت انسان، داشتن نفس انسانی سالم است. انسان تام دارای روح منفوخ الهی^۱ است که فجور و تقوایش به آن الهام شده^۲ است و قدرت تشخیص حق از باطل را داشته باشد.

۱- امکان تعریف انسان

درباره امکان شناخت حقیقت انسان و تعریف او بر اساس قرآن کریم دو دیدگاه وجود دارد. بر اساس دیدگاه اول، در قرآن کریم برای شناخت «حقیقت انسان» آیه‌ای وجود ندارد و تنها به توصیف انسان اکتفا شده است. این گروه اعتقاد دارند برای درک حقیقت انسان در قرآن و روش فلسفی متداول که در کهن‌ترین دوران علم و فلسفه در شناخت اشیاء رسمیت داشته، مشاهده

نمی‌شود؛ یعنی آیه‌ای در قرآن نیست که پدیده‌ها و اعراض انسانی را از هم تفکیک کند، دسته‌ای را «اعراض و صفات» بنامد و موضوعی را هم به عنوان «حقیقت انسانی» معرفی کند.

علامه جعفری که در زمره این گروه است، می‌گوید: «در قرآن، آیه‌ای به عنوان معرفی‌کننده حقیقت انسان نداریم، بلکه هر چه درباره انسان مطرح است، خاصیت‌ها و نمودهای اوست. ایشان در باره روح^۳ می‌گوید: با قطع نظر از برخی احادیث که روح را در این آیه به فرشته بزرگی تفسیر کرده‌اند، این آیه صراحت دارد: روح انسانی حقیقتی غیرقابل شناخت است» (جعفری، ۱۳۸۲: ۲۶۶-۲۶۵). دیدگاه دوم، حقیقت انسانی را در قرآن کریم معرفی شده می‌داند، به گونه‌ای که بتوان ادعا کرد در صورت از دست دادن آن حقیقت، این موجود متعارف با این اعضاء و جوارح مشخص، از تعریف انسان خارج می‌شود و تعاریفی نیز در همین راستا ارائه شده است. استاد جوادی آملی معتقد هستند: «در علوم بشری آدمی را تنها موجود زنده‌ای می‌دانند که از حیث حیات با جانوران مشترک و از جهت نطق از آنها متمایز است. اما قرآن، نه آن قدر مشترک و نه این فصل ممیز را به رسمیت نمی‌شناسد، بلکه در نهایت، تعریف انسان «حیّ متألّه» است که دو عنوان «حیّ» و «متألّه» باید از دیدگاه منطقی و الهی بازشناسی شوند» (ر.ک؛ جوادی آملی، ۱۳۸۶، الف: ۱۶-۲۰).

مکاتب غربی مطابق ذوق، سلیقه و انگیزه‌های خود یکی از جنبه‌های وجودی انسان را مورد بحث قرار داده‌اند. اما اکثر آنها صرفاً به جنبه مادی انسان نگرسته‌اند و او را حیوان یا نوعی از جنبندگان می‌دانند. ایشان در تعریف انسان، الفاظ اطلاق بر حیوانات را بر انسان حمل می‌کنند؛ مثلاً می‌گویند انسان از حیوانات دارای ستون فقرات یا جزو پستانداران است (وجدی، بی‌تا: ماده «انس»).

داروین از خویشاوندی انسان با حیوان سخن رانده است و هگل خاطر نشان می‌کند که انسان‌شناسی یک شاخه از جانورشناسی است (ر.ک؛ لاندمن، ۱۳۵۰: ۱۹۵) و هابز اساساً انسان را گرگ معرفی می‌کند (ر.ک؛ حلبی، ۱۳۷۴: ۱۰۵). اینها انسان را بدون معنویت و فقط از جنبه مادی می‌نگرند و صریحاً اظهار می‌دارند که ما همانند جانوران گرفتار نفسانیات هستیم و از خود اراده و اختیاری نداریم (ر.ک؛ جعفری، ۱۳۷۶، ج ۷: ۱۸۳) و معتقد هستند که «ریشه بسیاری از

استعدادهای آدمی را باید در حیوانات برتر جستجو کرد. لذا آزمایش روی حیوانات می‌تواند به حل بسیاری از مسائل درباره وجود انسان کمک نماید» (نرمان، ۱۳۷۸: ۹-۱۰).

استاد مطهری می‌گوید: «برای تعریف انسان فصل مقوم‌های مختلفی گفته‌اند؛ از جمله، حیوان ناطق، مطلق‌طلب، لایتناهی، آرمان‌خواه، ارزش‌جو، حیوان ماوراءالطبیعی، سیری‌ناپذیر، غیرمعتین، متعهد و مسئول، آینده‌نگر، آزاد و مختار، عصیانگر، اجتماعی، خواستار نظم، خواستار زیبایی، عدالت‌خواه، دوچهره، عاشق، مکلف، صاحب وجدان، دوزمیری، آفریننده و خلاق، تنها، مضطرب، عقیده‌پرست، ابزارساز، ماوراءجود، تخیل‌آفرین، معنوی، دروازه معنویت و ...» (مطهری، ۱۳۸۶، ج ۲: ۲۴-۲۵).

با بررسی این تعریف‌ها و دیدن اختلافات و گاهی تناقضات میان آنها می‌توان چنین نتیجه گرفت که سبب این همه اختلاف، پیچیدگی‌های روح و گوناگونی ابعاد وجودی و شخصیت انسان است. موارد مذکور را نمی‌توان فصل مقوم انسان محسوب کرد؛ زیرا هرچند این ویژگی‌ها جزو برجسته‌ترین اوصاف و یا بارزترین لوازم ماهیت او به شمار می‌روند، اما به طور کامل همه ابعاد و لوازم ماهیت او را در بر ندارند و نداشتن برخی از این ویژگی‌ها موجب خروج انسان از مرز انسانیت نمی‌شوند و بعضی دیگر از این ویژگی‌ها لازمه کمال انسانی است، نه تمامیت انسان.

همان‌طور که قرآن درباره بسیاری از پدیده‌های عالم صرفاً به توصیفاتی ظاهراً پراکنده اکتفا کرده، همانند کتب علمی متداول، مستقیماً به معرفی انسان نپرداخته است، اما قرآن کریم در آیات متعدّد، مؤلفه‌های خروج انسان از انسانیت را بیان کرده است تا از رهگذر این کار، هم فصل مقوم و ممیز او را معرفی کرده باشد و هم او را از سقوط در محدوده خارج از انسانیت بازدارد. لذا به نظر می‌رسد دیدگاه نخست، یعنی امکان‌ناپذیر بودن تعریف انسان قابل پذیرش نیست.

۲- تفاوت انسان و حیوان

انسان با همه وجوه مشترکی که با جاندارهای دیگر دارد، تفاوت‌هایی اصیل با آنها دارد که هر یک از آنها رشته‌ای جداگانه در هستی او به شمار می‌رود. این تفاوت‌ها در چهار بخش است:

۲-۱) ادراک و کشف جهان

قرآن و عترت، علم را موجب ارتقای ایمان و مقام معنوی انسان‌ها و گرایش بیشتر به انجام اعمال صالح معرفی کرده‌اند و یا حتی اعمال صالحی که برخاسته از علم باشد، برتر از عمل بدون علم دانسته‌اند. محتوای آیه نهم سوره زمر^۴ این است که: «بعضی از انسان‌ها شب‌هنگام خائفانه و امیدوارانه به عبادت، نماز و راز و نیاز مشغول‌اند. اینها دو گروه اهل علم و غیر آن را شامل می‌شوند. هرگز این دو گروه با هم یکسان نیستند».

حواست حیوان وسیله‌ای برای آگاهی حیوان به جهان است و انسان از این نظر با دیگر حیوانات مشترک است و شاید برخی حیوانات از انسان از این نظر قوی‌تر باشند. آگاهی و شناخت ناشی از حواس، سطحی است و به عمق ماهیت اشیاء نفوذ ندارد، ولی انسان نیروی دیگری برای درک خود و جهان دارد که در جانداران دیگر وجود ندارد. شناخت انسان در امور ماورای محسوسات، مانند شناخت خدا، به وسیله این ویژگی مخصوص آدمی صورت می‌گیرد (ر.ک؛ همان: ۲۷۶).

۲- جاذبه‌های محیط بر انسان

انسان مانند دیگر جانداران تحت تأثیر کشش‌های مادی و طبیعی است و اموری مانند میل به غذا، خواب، امور جنسی، استراحت، آسایش و ... او را به سوی طبیعت می‌کشد. اما جاذبه‌هایی که انسان را به خود می‌کشد، منحصر به این موارد نیست؛ جاذبه‌ها و کشش‌های دیگر، انسان را به سوی کانون‌های غیرمادی می‌کشاند. جاذبه‌های معنوی که تا امروز شناخته و مورد قبول است، عبارتند از:

الف) علم و دانایی

انسان دانش را تنها از آن روی که او را بر طبیعت مسلط می‌کند، نمی‌خواهد. در انسان غریزه حقیقت‌جویی وجود دارد. نفس دانایی و آگاهی برای انسان مطلوب و لذت‌بخش است. انسان اگر بداند رازی در ورای کهکشانشان وجود دارد و دانستن و ندانستن آن تأثیری در زندگی او ندارد، باز هم ترجیح می‌دهد که آن را بداند.

ب) خیر اخلاقی

پاره‌ای از کارهای انسان، برای کسب سود و یا دفع زیان نیست، بلکه آنها را صرفاً تحت تأثیر عواطف اخلاقی انجام می‌دهد. این از مختصات انسان است و سایر جانداران چنین معیاری ندارند. شهید مطهری ضمن تفکیک افعال انسان به فعل طبیعی و فعل اخلاقی، یکی از عوامل تمایز انسان با حیوان را فعل اخلاقی معرفی می‌نماید (ر.ک؛ همان، ج ۲۲: ۲۹۲).

ج) زیبایی

بُعد دیگر از ابعاد معنوی انسان که بخش مهمی از زندگی او را تشکیل می‌دهد، علاقه به زیبایی است. برای حیوان مسئله زیبایی مطرح نیست.

د) تقدیس و پرستش

یکی از اصیل‌ترین و پایدارترین تجلیات روح آدمی، حس نیایش و پرستش است. مطالعه آثار زندگی بشر نشان می‌دهد هر زمان و هر جا که بشر وجود داشته، با حفظ تفاوت در شکل کار و شخص معبود، نیایش و پرستش بوده است. پیامبران پرستش را نیاوردند و ابتکار نکردند، بلکه نوع پرستش، یعنی آداب و اعمال پرستش را به بشر آموختند و از شرک جلوگیری کردند. از نظر دین (ر.ک؛ الروم/۳۰)، بشر ابتدا موحد بود و خدای واقعی خویش را می‌پرستید؛ یعنی چنین نبوده که بشر پرستش را از بُت یا انسان یا مخلوقی دیگر آغاز کرده باشد و تدریجاً با تکامل تمدن به پرستش خدای یگانه رسیده باشد. پرستش بُت، ماه و ستاره و یا انسان، انحراف‌هایی است که بعدها رخ داده است.

۳- کیفیت قرار گرفتن تحت تأثیر جاذبه‌ها و انتخاب یکی از آنها

در هر موجودی، اعم از جماد، نبات، حیوان و انسان، قوه و نیرو وجود دارد. قوه اگر با ادراک و خواست توأم باشد، «قدرت» نامیده می‌شود. یکی دیگر از تفاوت‌های حیوان و انسان با گیاه و جماد این است که حیوان و انسان برخلاف جماد و گیاه، پاره‌ای از قوه‌های خویش را بر حسب میل، شوق و یا ترس و به دنبال «خواست» اعمال می‌کند. آهن‌ربا که نیروی مغناطیس و جاذبه دارد، آهن را

بدون آگاهی از کار خویش و بدون هر گونه میل، شوق یا ترس به سوی خود می‌کشد. آتش که می‌سوزاند، گیاه که از زمین می‌روید و درخت که میوه می‌دهد، نیز چنین است. پاره‌ای از قوای حیوان تابع خواسته حیوان است؛ مثلاً حیوان که راه می‌رود، به راه رفتن خویش آگاه است و خواسته است راه برود و اگر نمی‌خواست، چنین نبود که جبراً راه برود. در انسان نیز پاره‌ای قوا و نیروها بدین شکل وجود دارد که تابع خواسته انسان است، با این تفاوت که خواسته حیوان بر اثر میل غریزی است و حیوان در برابر میل خود قدرت ندارد. اگر میل حیوان به سویی تحریک شد، به آن سو کشیده می‌شود و حیوان قدرت محاسبه و اندیشه در ترجیح جانب میل‌ها و توان ایستادگی در مقابل میل درونی خود ندارد. اما انسان چنین نیست و می‌تواند در برابر میل‌های درونی خویش ایستادگی کند و فرمان آنها را اجرا نکند. از این توانایی به «اراده» تعبیر می‌شود. اراده در فرمان عقل است؛ یعنی عقل تشخیص می‌دهد و اراده انجام می‌دهد.

ملاً صدرا اعتقاد دارد که رمز جدایی انسان از حیوان، «میل» و «اراده» است و انسان «متحرک بالارادة» و حیوان «متحرک بالمیل» است. فرق «میل» و «اراده» این است که اگر نیروی کشش، جاذبه، تلاش و کوشش، زیر فرمان و رهبری وهم، شهوت و غضب تنظیم شود، «میل» نامیده می‌شود و موجودی که در حدّ وهم می‌اندیشد و بر اساس وهم کار می‌کند، متحرک بالمیل است، نه بالارادة، ولی اگر تلاش، کوشش و جذب در سایه عقل باشد، نه وهم، «اراده» نام دارد و موجودی که با رهبری عقل، تلاش و کوشش می‌کند، متحرک بالارادة است (ر.ک؛ صدرای شیرازی، ۱۹۸۱ م، ج ۷: ۱۳۴).

۴- قدرت تسخیر

انسان می‌تواند قوانین جهان را کشف کند و بر اساس شناخت قوانین کلی طبیعت، آن را عملاً در اختیار خویش می‌گیرد و دیگر موجودات، اعم از جماد، نبات و حیوان را به تسخیر خود درآورد. خداوند در آیه ۱۲ سوره نحل می‌فرماید: ﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ...﴾ او شب، روز، خورشید و ماه را مسخّر شما ساخت و ستارگان نیز به فرمان او مسخّر شمايند... ﴿(النحل/۱۲). خداوند به انسان توانایی داده تا گردش شب، روز، خورشید و ماه را

به تسخیر درآورد. همچنین به اذن خدا تمام موجودات خشکی و دریا نیز در برابر آدمی رام هستند: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ وَالْفُلُوكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ...: آیا ندیدی که خداوند آنچه را در زمین است، مسخر شما کرد و (نیز) کشتی‌هایی را که به فرمان او بر صفحه اقیانوس‌ها حرکت می‌کنند...﴾ (الحج/۶۵). اینکه در ابتدای آیه تعبیر «رؤیت» به کار رفته، برای بیان شدت آشکار و ملموس بودن این حقیقت است. همچنین در سوره لقمان که به موضوع تسخیر تصریح شده، تعبیر رؤیت به کار رفته است: ﴿أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ...: آیا ندیدید خداوند آنچه را در آسمانها و زمین است مسخر شما کرده...﴾ (لقمان/۲۰). بر اساس آیه اخیر، انسان حتی می‌تواند فرشتگان را نیز تحت تدبیر و تسخیر خویش درآورد. لذا اولاً انسان توانایی‌هایی دارد که دیگر جانداران ندارند. ثانیاً در انسان جاذبه‌های معنوی وجود دارد که جانداران دیگر ندارند. این جاذبه‌ها به انسان امکان می‌دهد که دایره فعالیت را از محدوده مادیات فراتر برد و تا افق معنویات بکشد، ولی دیگر جانداران از زندان مادیات نمی‌توانند خارج شوند. ثالثاً انسان مجهز به نیروی «اراده» است، می‌تواند در برابر میل‌ها ایستادگی کند، خود را از زیر نفوذ آنها آزاد کند، بر همه میل‌ها حکومت کند و «آزادی معنوی» کسب نماید. این توانایی بزرگ از مختصات انسان است که در هیچ حیوان دیگری وجود ندارد (ر.ک؛ مطهری، همان، ج ۲: ۲۸۳-۲۷۵).

بنابراین، آنچه موجب تمایز انسان از حیوان می‌شود، ظاهر جسمانی او نیست. اگر ویژگی‌های حیوانی در کسی باشد، هرچند ظاهراً صورت جسمانی انسانی داشته باشد، از دیدگاه قرآن، همچون «حیوان» است، بلکه به دلیل استفاده نکردن از امکانات برتری که انسان در اختیار دارد و حیوان در اختیار ندارد، از حیوانات به مراتب پست‌تر است.

۵- عوامل خروج از انسانیت در آموزه‌های قرآن و عترت

قرآن کریم در سوره اعراف می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ: به یقین، گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم. آنها

دل‌ها [= عقل‌ها] ای دارند که با آن (نمی‌اندیشند، و) نمی‌فهمند؛ و چشمانی که با آن نمی‌بینند؛ و گوش‌هایی که با آن نمی‌شنوند. آنها همچون چهارپایانند، بلکه گمراهتر! اینان همان غافلانند (چرا که با داشتن هرگونه امکانات هدایت، باز هم گمراهند!) ﴿(الأعراف/ ۱۷۹). همچنین در سوره فرقان می‌فرماید: ﴿أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا * أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا: آیا دیدی کسی را که هوای نفس خود را معبود خود برگزیده است؟! آیا تو می‌توانی او را هدایت کنی (یا به دفاع از او برخیزی)؟! * آیا گمان می‌بری بیشتر آنان می‌شنوند یا می‌فهمند؟! آنان فقط همچون چهارپایانند، بلکه گمراهترند! ﴿(الفرقان/ آیه ۴۴-۴۳). برای تبیین بیشتر این معنا در سوره حج می‌فرماید: ﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ: آیا آنان در زمین سیر نکردند، تا دل‌هایی داشته باشند که حقیقت را با آن درک کنند؛ یا گوش‌های شنوایی که با آن (ندای حق را) بشنوند؟! چرا که چشم‌های ظاهر نابینا نمی‌شود، بلکه دل‌هایی که در سینه‌هاست کور می‌شود ﴿(الحج/ ۴۶).

دسته‌ای دیگر از آیات مربوط به خروج انسان‌ها از محدوده انسانیت، آیاتی است که در آنها به مسخ ملکوتی گروهی از انسان‌ها اشاره شده است؛ مانند آیه ﴿وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ الَّذِينَ آخَذْتُم مِّنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ: به طور قطع از حال کسانی از شما که در روز شنبه نافرمانی و گناه کردند، آگاه شده‌اید! ما به آنها گفتیم: به صورت بوزینه‌هایی طردشده درآید! ﴿(البقره/ ۶۵).

بخش دیگری از آموزه‌های قرآن و عترت، تصریح دارند به اینکه برخی از انسان‌ها در قیامت به صورت حیوانات محشور می‌شوند. در برخی از روایات نیز به عوامل خروج شخص از محدوده انسانیت به مراتب پست‌تر اشاره گردیده است. امام سجّاد^(ع) می‌فرماید: «حمد ویژه‌ی خدایی است که در اولیت بی‌آغاز و در آخریت بی‌انجام است؛ خدایی که دیده‌ی اهل نظر توان مشاهده‌ی او را ندارد و اوهام و اندیشه‌های وصف‌کنندگان را یارای وصف او نیست. ستایش از آن خدایی است که اگر توفیق شناخت حمد خود را از بندگانش دریغ می‌کرد و به انسان‌ها نمی‌آموخت تا در برابر

نعمت‌های پیاپی او حمد کنند، در نعمت‌هایش تصرف کرده، از آن بهره‌مند می‌شدند و او را حمد نمی‌کردند و بدون هیچ گونه سپاسی، از رزق الهی به طور گسترده بهره‌برداری می‌کردند و با چنین کفرانی از حدود انسانیت خارج و به مرز بهیمنیت می‌رسیدند، آنگاه همانند چهارپایان یا فروتر از آنها می‌شدند» (صحیفه سجّادیه / دعای ۱). در این آیات و روایات برای خروج از انسانیت به دو امر اشاره شده است:

۱-۵) عدم درک و شناخت دقیق و درست حقیقت و (در نتیجه آن) عدم پیروی از حقیقت

درک حقیقت به وسیله قوای شناختی انسان صورت می‌گیرد که عبارتند از: قلب عاقل، چشم بینا و گوش شنوا. البته اینکه گاهی مجموعه ادراکات انسان به قلب و آذان (گوش‌ها) نسبت داده شده، برای این است که برای درک حقایق دو راه بیشتر وجود ندارد: یا انسان باید جوششی از درون جانش داشته باشد و مسائل را شخصاً تحلیل کند و به نتیجه لازم برسد، و یا گوش به سخن ناصحان مشفق، پیامبران الهی و امامان حق بدهد و یا از هر دو راه به حقایق برسد (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۴: ۳۸۸). همان‌گونه که زبان اهل دوزخ این است: ﴿وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾ و می‌گویند: اگر ما گوش شنوا داشتیم، یا تعقل می‌کردیم، در میان دوزخیان نبودیم! ﴿(الملك/ ۱۰).

چشم و گوش حیوان فوتون‌های نوری و فرکانس‌های صوتی را دریافت می‌کند، می‌بیند و می‌شنود، همان‌گونه که چشم و گوش همه انسان‌ها (غیر از افراد نابینا و ناشنوا) در این محدوده فعال است و می‌بیند و می‌شنود. انسان علاوه بر این امکانات مادی، از امکانات معنوی نیز برخوردار است و حیوان آن امکانات معنوی را ندارد. به همین دلیل، قرآن کریم در آیه ۴۶ سوره حج تصریح می‌کند. مشکل این افراد، نابینایی ظاهری نیست، بلکه مشکل این است که باطن آنها نابینا و ناشنوا می‌باشد.^۵ مقتضای بهره‌مندی انسان از امکانات شناختی خود، نفوذ به اعماق پدیده‌ها، ادراک و مشاهده حقایق فراطبیعی و شناخت آنهاست. شاهد وجود این امکانات معنوی تعبیر امیرمؤمنان، علی (ع)، است، مبنی بر اینکه: «هر صاحب قلبی لزوماً عاقل نیست. هر کس قوه شنوایی دارد، لزوماً شنوا نیست و هر کس اهل نظر باشد، لزوماً بصیر نیست» (نهج البلاغه / خ ۸۸). همچنین قرآن کریم ضمن اینکه میان «چشم» (عین) و «بصر» (بینایی) (ر.ک؛ الأنعام / ۱۰۴، هود / ۲۰ و یس / ۹) و

فرایند «نظر» و «إبصار» (ر.ک؛ الأعراف/ ۱۹۸) تفاوت اساسی قائل است و صاحبان «بصر» را ستوده است، از آن روی که شایسته ادراک آیات الهی و عبرت‌ها هستند (ر.ک؛ آل عمران/ ۱۳). بنابراین، منظور قرآن از دعوت انسان به دیدن، صرفاً ارتباط چشم با پدیده‌ها نیست؛ زیرا آنچه در جریان رویدادهای عالم طبیعت با چشم ارتباط برقرار می‌کند و دیده می‌شود، خود رویدادهاست، در حالی که بعضی از حقایق که خداوند قابل رؤیت معرفی فرموده، مانند جریان خالقیت خداوند در آیه ۱۹ سوره ابراهیم^۶ با چشم طبیعی قابل دیدن نیستند. بنابراین، منظور از فرایند إبصار دو چیز است: ۱- دقت در نظم حاکم بر تمام موجودات که منشأ انتزاع قوانین می‌باشد و چون این نظم در ذات خود موجودات نیست، پس به ضرورت ایجادکننده نظم فقط خداوند است، لذا خالقیت خداوند در همه جریان‌های طبیعی قابل دیدن است. ۲- رؤیت به چشم دل (ر.ک؛ جعفری، ۱۳۷۶، ج ۷: ۲۶۴-۲۶۵).

درباره «سمع» نیز همین نکته وجود دارد. در قرآن بیش از آنکه از معادل «گوش» یعنی «أذن» استفاده شود، واژه «سمع» به کار رفته است و بسیاری از انسان‌ها که دارای «أذن» سالم هستند، ناشنوا معرفی شده است^۷ (ر.ک؛ الأعراف/ ۱۰۰ و ۱۷۹ و الأنفال/ ۲۱). فرایند «سمع» نیز به وسیله باطن انسان صورت می‌گیرد؛ زیرا خداوند «طبع» و «ختم» را به قلب کافران لجوج و نیز به سمع و ابصار آنان نسبت داده است^۸ (ر.ک؛ الأعراف/ ۱۰۰). از سوی دیگر، قرآن کریم مؤمنان را به دلیل شنوایی در برابر سخن حق ستوده است^۹ (آل عمران/ ۱۹۳). بعضی از محققان در تحلیل این نگرش قرآنی به جنبه معرفت‌شناختی آن پرداخته‌اند و گفته‌اند: «اساساً راه حس، راه مستقلی نیست و هیچ‌گاه به تنهایی ارزش علمی ندارد و ادراک حسی بدون ضمیمه قانون عقلی مفید یقین نیست» (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ب: ۳۱۵-۳۱۳). ادراک حاصل از مشاهده عینی و شنیدن ظاهری در اثر فرایندی غیرمادی تبدیل به «إبصار» و «سمع» می‌شود و اگر شخصی از عقل برای ادراک خود استفاده نکند، گرچه «اهل نظر» است، ولی دارای «بصر» و «سمع» نیست. لذا قرآن کریم درباره این افراد می‌گوید: ﴿...مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ...﴾ آنها هرگز توانایی شنیدن (حق را) نداشتند و (حقیقت را) نمی‌دیدند ﴿(هود/ ۲۰).

خداوند در سوره فاطر فرموده است: ﴿وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَالْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ﴾ و هرگز مردگان و زندگان یکسان نیستند! خداوند پیام خود را به گوش هر کس بخواهد می‌رساند و تو نمی‌توانی سخن خود را به گوش آنان که در گور خفته‌اند برسانی! ﴿(فاطر/۲۲). در این آیه، خداوند تقابلی میان کسی که اهل شنوایی باشد با مرده‌ها قرار داده است که نشان می‌دهد تنها کسانی حقیقتاً «زنده» هستند که «سمع» خود را در این جهان به کار انداخته باشند. در مقابل، کسانی که این ابزار مهم شناخت حقیقت را به کار نینداخته باشند، حقیقتاً «مرده» هستند.

محور اشتراک «سمع» و «ابصار» نیز «تعقل» است که با «قلب» انسان صورت می‌گیرد. امکانات بیرونی و درونی انسان، بزرگترین نعمت‌هاست که با راکد کردن آنها زندگی انسانی وجود ندارد. افرادی که نمی‌فهمند، نمی‌بینند و نمی‌شنوند، نه به این دلیل است که ابزارهای فهم، بینایی و شنوایی آنان به طور طبیعی مختل است، بلکه از آن روی است که قلب آنان به دلیل قرار گرفتن در جاذبه غرایز حیوانی این امکانات را به اشباع آن غرایز مشغول داشته است (ر.ک؛ جعفری، ۱۳۷۶، ج ۱۵: ۱۸). در دعای امام سجاد^(ع)، دور ماندن انسان از معرفت نسبت به حمد و ستایش خداوند، عامل تصرف در نعمت‌های عظیم الهی بدون ستایش و سپاسگزاری است و این امر موجب خروج انسان از محدوده انسانیت به محدوده بهایم و به تعبیر عام قرآن کریم، چهارپایان و بدتر از آن (یعنی جمادات) می‌شود.

آیت‌الله جوادی آملی در شرح این روایت می‌گوید: «حمد لازمه فصل مقوم انسان است. فیلسوفان نطق را فصل مقوم و مرز انسانیت انسان می‌دانند. اگر نطق به معنای «سخن گفتن» یا «ادراک کلی» باشد، بیانگر حد انسانیت نیست. در فرهنگ قرآن و عترت، انسان به معنای «حیوان ناطق» نیست. بر اساس این روایت، اگر کسی اهل حمد نبود، یا تنها در حد زبان اهل حمد بود، نه در قلب و از روی ایمان، گرچه برخلاف دیگر حیوانات که ساکت هستند، او حیوان ناطق و گویا می‌باشد، اما از حدود انسانیت خارج شده است و به بهایم پیوسته است؛ زیرا چهارپایان از نعمت‌ها بهره می‌برند، ولی معرفت حمد ندارند. آنچه فارق بین انسان و دیگر حیوانات است، مرتبه کامل حمد است که امام سجاد^(ع) در این دعا بیان کرده‌اند، وگرنه بر اساس آیه ۴۴ سوره اسراء همه

موجودات تسبیح‌گو و حامد خداوند هستند. سرّ اینکه خداوند درباره‌ی برخی فرموده است: آنها همانند چهارپایان، بلکه از آنها نیز پست‌ترند، این است که حیوانات نیز مرتبه‌ی ضعیف شکر را دارند، ولی چون از «عقل» بهره‌ای ندارند، به کمال حمد معقول نمی‌رسند، اما انسان با داشتن کمال عقلی، اگر عقل خود را در خدمت شهوت و غضب درآورد، از حیوان نیز پست‌تر خواهد بود. حیوان تنها در محدوده‌ی شعور حیوانی، در پی ارضای شهوت و غضب است، اما انسان عقل و اندیشه را نیز در خدمت شهوت و غضب به کار می‌گیرد. انسان دارای درک، کار و کلام است و حامد حقیقی کسی است که در مقام درک بفهمد که همه‌ی نعمت‌ها از جانب خداوند است، در مقام عمل هر نعمتی را در جای خودش صرف کند و با زبان نیز اعتراف کند که همه‌ی نعمت‌ها از آن اوست. چنین حمدی لازمه‌ی فصل مقوم انسانیت انسان است و کسی که فاقد آن مرتبه از کمال باشد، از حدّ انسان معقول و مقبول نازل است» (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ج ۱: ۳۷۶-۳۶۹).

بنابراین، آنچه موجب خروج از محدوده‌ی انسانیت می‌شود، «حمد» نیست، بلکه معرفت نسبت به حمد است که از راه «تعقل» یا «سمع» نصیب آدمی می‌شود، چنان‌که در آیه‌ی دهم از سوره‌ی ملک بیان گردیده است و پیشتر بیان گردید که «سمع» نیز در سایه‌ی «عقل» ارزش می‌یابد.

۵-۲) کسب ملکات و حالات روحی که با انسانیت تناسبی ندارد

محور آیاتی که اشاره به مسخ حقیقت انسان‌ها دارد، کسب ملکات روحی است که با شأن انسانیت تناسبی ندارد. توضیح اینکه مسخ بر دو قسم است: مُلکی و ملکوتی. مسخ مُلکی یعنی تغییر صرفاً در صورت جسمانی با بقای حقیقت انسانی باشد. مسخ مُلکی اگر به معنای خارج شدن روح انسان از بدن کسی و تعلق گرفتن آن به بدن حیوان، گیاه، جماد یا انسان دیگر باشد، از دیدگاه عقل و نقل محال است. مسخ ملکوتی آن است که آدمی در عالم طبیعت کژراهه برود و برخلاف مسیر مستقیم انسانیت حرکت کند و روزی که حق ظهور می‌کند و سرایر آشکار می‌شود، حقیقت و درون او نیز ظهور می‌یابد.

انسان با کارهایی که انجام می‌دهد، زمینه‌ی پیدایش ملکات نفسانی را برای خود فراهم می‌سازد و چنان‌که در مسائل علمی، گفتن، شنیدن و تمرین کردن با صورت‌های ذهنی، زمینه‌ی پیدایش ملکه

تخصّص و اجتهاد را فراهم می‌کند، در مسائل عملی نیز عمل زمینه‌پیدایش صور نفسانی به صورت «حال» و «ملکه» می‌شود. ملکات نفسانی به تدریج از حدّ عرض و کیف نفسانی فراتر می‌رود و در جان آدمی رسوخ می‌کند و حقیقت نفس وی می‌شود. اینکه خداوند در آیه ۶۵ سوره بقره فرمود: ﴿... فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ...﴾ خطاب به اصحاب سبت گفتیم که به صورت میمون‌هایی پردر شده شوید؛ یعنی گرچه شکل ظاهری فرد تبه‌کار شکل آدمی باشد، لیکن حقیقت او میمون است. البته این بدان معنا نیست که عقل انسانی که تأمین‌کننده انسانیت انسان است، به کلی از بین می‌رود، بلکه بدین معناست که در درگیری با قوه غضب و شهوت و در میدان جهاد اکبر، به اسارت هوای نفس درمی‌آید (ر.ک؛ همان، ج ۵: ۱۴۵-۱۴۳).

تمثیل دانشمندان بی‌عمل از اهل کتاب به «حمار» در آیه پنجم از سوره جمعه نیز از باب مسخ ملکوتی است؛ زیرا این تشبیه از آن جهت است که حمار نیز در پی یادگیری و عمل کردن به محتوای بار کتاب نیست و اساساً حمار از حمل کتاب فقط حجم و وزن آن را می‌فهمد و کاری ندارد که بار او کتاب است یا غیرکتاب، یا اگر کتاب است، آن کتاب قداست دارد یا ندارد. این‌گونه تمثیل‌ها در قرآن نیز برای بیان حقیقت و باطن افراد است، نه صرفاً تشبیهی ادبی (ر.ک؛ همان، ج ۲: ۳۳۱).

همچنین حشر گروهی از انسان‌ها به صورت حیوانات، به این معنا نیست که سیرت انسانی و صورت حیوانی دارند، بلکه واقعاً تبدیل به حیوان شده‌اند؛ زیرا نحوه خاص راه رفتن حیوان و انسان (حرکت بر روی چهار پا یا دو پا) مقوم ذاتی آنها نیست و صرفاً امری ظاهری و عرضی است. اگر انسان نیز همانند اسب با دست و پا راه می‌رفت، باز هم انسان بود و اسب هم اگر بر روی دو پا راه می‌رفت، باز حیوان بود. تشبیه کافران به چهارپایان در قرآن کریم (الأعراف / ۱۷۹) نیز مجاز و برای توهین و تحقیر آنان نیست؛ زیرا اولاً سراسر قرآن ادب و لطف است و نه تنها خود ناسزا نمی‌گوید، بلکه دیگران را نیز از ناسزا و بدگویی - حتی به بُت‌های بُت‌پرستان - منع می‌کند (الأنعام / ۱۰۸)، اما حقیقت این است که کافران همانند چهارپایان، بلکه پست‌تر هستند؛ زیرا عقل آنان اسیر شهوت و غضب ایشان است. ثانیاً حیوانات تبه‌کار نیستند تا قرآن کریم برای توهین به کافران، آنان را به چهارپایان تشبیه کند. خداوند همه حیوانات را با هدایتی تکوینی بر صراط مستقیم هدایت کرده

است (هود/۵۶) و همچنین آنها را به زیبایی ستوده است (التحل/۶). بنابراین، این تشبیه برای تبیین حقیقتی است که از دید برخی پوشیده است. انسانی که مشی او بر اساس شکم و شهوت باشد و علم و اراده خود را در این مسیر به کار می‌گیرد، سیرت او مانند حیوانات است. لذا بر اساس قرآن و عقل، حشر انسان به صورت حیوان امری واقعی است، نه سخن مجازی و شاعرانه (ر.ک؛ جواد آملی، ۱۳۷۹، ج ۱: ۵۰۳).

همچنین از دیدگاه قرآن و عترت، بسیاری از ویژگی‌های عقل ناظر به شئون عملی و کرامت‌های اخلاقی است که بارزترین نمونه این مسئله در حدیث جنود عقل و جهل (ر.ک؛ کلینی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۲۳-۲۱) قابل مشاهده است. در این روایت، امام صادق^(ع) صفات برجسته انسانی را که داشتن هر یک از آنها برای انسان در جهت ترقی و تعالی انسانی محسوب می‌شود، با عنوان «سپاهیان عقل» و صفاتی را که اِتِّصاف به آنها موجب خروج انسان از دایره انسانیت در مسیر سقوط و تباهی می‌شود، با عنوان «سپاهیان جهل» برشمرده‌اند. بخشی از این صفات، بُعد شناختی انسان را شامل می‌شود، اما بیشتر آنها به ابعاد اخلاقی او اشاره دارد. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که «جهل» منشاء کسب ملکات و حالات روحی است که با انسانیت تناسبی ندارد و چون «عقل» نقطه مقابل جهل است، لذا عقل عامل بقای انسانیت در انسان می‌شود.

نتیجه‌گیری

بر اساس تحلیل ارائه شده از آیات و روایات می‌توان نتیجه گرفت: اولاً انسان موجودی است که می‌تواند در گستره مراتب وجودی حرکت کند و در این حرکت، با حفظ ظاهر انسانی، در باطن همانند جمادات یا حیوانات و یا حتی پست‌تر از آنها باشد. آنچه انسان را از محدوده انسانیت خارج می‌کند، «عدم شناخت حقیقت و پیروی از آن» و «کسب ملکات و حالات روحی منافی انسانیت» است که این دو ذیل عنوان «جهل» می‌گنجد. ثانیاً در آیات و روایات، کاربرد «جهل» تنها در برابر «علم» نیست، بلکه بیشتر به عنوان نقطه مقابل عقل استعمال می‌شود. از طریق خُلف، اثبات می‌شود که عقل، در بر دارنده همه صفاتی است که انسان را در محدوده انسانیت نگه می‌دارد. بنابراین، فصل مقوم انسانیت و ممیز او از دیگر موجودات، عقل است.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- ﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ * ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُّوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ﴾ او همان است که هر چه را آفرید، نیکو آفرید و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد. * سپس نسل او را از عصاره‌ای از آب ناچیز و بی‌قدر آفرید. * آنگاه (اندام) او را موزون ساخت و از روح خویش در وی دمید و برای شما گوش و چشم‌ها و دل‌ها قرار داد، اما کمتر شکر نعمت‌های او را به جا می‌آورد! ﴿(السجده/۹-۷).
- ۲- ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ و سوگند به جان آدمی و آن کس که آن را (آفریده و منظم ساخته است. * سپس فجور و تقوا (شر و خیر وی) را به او الهام کرده است ﴿(الشمس/ ۷-۸).
- ۳- ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾ و از تو درباره «روح» سؤال می‌کنند. بگو: روح از فرمان پروردگار من است و جز اندکی از دانش به شما داده نشده است! ﴿(الإسراء/۸۵).
- ۴- ﴿أَمْ مَنْ هُوَ قَانِتٌ آتَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾ (آیا چنین کسی با ارزش است) یا کسی که در ساعات شب به عبادت مشغول است و در حال سجده و قیام، از عذاب آخرت می‌ترسد و به رحمت پروردگارش امیدوار است؟! بگو: آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟! تنها خردمندان متذکر می‌شوند! ﴿(الزمر/۹).
- ۵- ﴿... فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾ ... چرا که چشم‌های ظاهر نابینا نمی‌شود، بلکه دل‌هایی که در سینه‌هاست کور می‌شود ﴿(الحج/ ۴۶).
- ۶- ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ...﴾ آیا ندیدی خداوند، آسمانها و زمین را بحق آفریده است؟! ﴿(ابراهیم/۱۴).
- ۷- ﴿... وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا...﴾ ... و گوش‌هایی [دارند] که با آن نمی‌شنوند... ﴿(الأعراف/۱۷۹).
- ۸- ﴿... وَتَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ﴾ و بر دل‌هایشان مهر می‌نهد تا (صدای حق را) نشنوند؟! ﴿(الأعراف/۱۰۰).

۹- ﴿رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا...﴾ پروردگارا! ما صدای منادی (تو) را شنیدیم که به ایمان دعوت می‌کرد که: «به پروردگار خود، ایمان بیاورید!» و ما ایمان آوردیم... ﴿(آل عمران / ۱۹۳).

منابع و مآخذ

قرآن کریم.

- جعفری، محمدتقی. (۱۳۷۶). *ترجمه و تفسیر نهج البلاغه*. چاپ هفتم. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- _____ . (۱۳۸۲). *قرآن، نماد حیات معقول*. چاپ اول. تهران: مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.
- جوادی آملی. عبدالله. (۱۳۷۹). *تسنیم*. چاپ دوم. قم: اسراء.
- _____ . (۱۳۸۴). *تفسیر انسان به انسان*. تنظیم و تحقیق محمدحسین الهی‌زاده. ویرایش سعید بندعلی. چاپ اول. قم: اسراء.
- _____ . (۱۳۸۶). الف. *حیات حقیقی انسان در قرآن*. تنظیم و تحقیق غلامعلی امین‌دین. ویرایش سعید بندعلی. چاپ سوم. قم: اسراء.
- _____ . (۱۳۸۶). ب. *معرفت‌شناسی در قرآن*. تنظیم و ویرایش حمید پارسانیا. چاپ چهارم. قم: اسراء.
- حلبی، علی‌اصغر. (۱۳۷۴). *انسان در اسلام و مکاتب غربی*. چاپ دوم. تهران: انتشارات اساطیر.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۲ ق.). *المفردات فی غریب القرآن*. تحقیق صفوان عدنان داود. چاپ اول. بیروت: دارالعلم.
- سبحانی، جعفر. (۱۴۲۹ ق.). *نظریه المعرفة*. تقریر حسن مکی عاملی. قم: مؤسسه امام صادق (ع).
- سبزواری، ملا هادی. (۱۳۷۹). *شرح المنظومه*. تصحیح و تعلیق آیت‌الله حسن‌زاده آملی. چاپ اول. تهران: نشر ناب.
- شریف الرضی، محمد بن حسین. (بی‌تا). *نهج البلاغه*. تصحیح صبحی صالح. قم: انتشارات دارالهجرة.
- صحیفه سجاده*. (۱۳۷۶). چاپ اول. قم: نشر الهادی.

صدرای شیرازی، محمد بن ابراهیم. (۱۹۸۱ م.). *الحكمة المتعالية في الأسفار العقلية الأربعة*. بيروت: دار احیاء التراث.

طباطبائی، سید محمدحسین. (۱۴۱۷ ق.). *المیزان فی تفسیر القرآن*. چاپ اول. بیروت: مؤسسه اعلمی.

کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۷۸). *الکافی*. تهران: المكتبة الإسلامية.

لاندیمان، مایکل. (۱۳۵۰). *انسان شناسی فلسفی*. ترجمه رامپور صدر نبوی. بی جا: بی نا.

مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۴ ق.). *بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار*. بیروت: مؤسسة الوفاء.

مطهری. مرتضی. (۱۳۸۶). *مجموعه آثار استاد شهید مطهری*. چاپ نهم. تهران: صدرا.

نرمان، مان. (۱۳۷۸). *اصول روانشناسی*. چاپ سوم. ترجمه محمود صناعی.

وجدی، محمدفرید. (بی تا). *دائرة المعارف للقرن العشرين*. بی جا: بی نا.